

این هفته این بیت مهمان دلم بود.

گفت: رو، هر که غم دین برگزید

باقی غم‌ها خدا از وی بُرید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

غم دین یعنی غم فضاگشایی؛ یعنی غم تسلیم؛ یعنی آنچه را که این لحظه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندارد، معتبر است اما اهمیت ندارد. آن چیزی که این لحظه فقط و فقط اهمیت دارد تسلیم ماست، تا فضای درون گشوده بشود. در حالیکه همه چیز برای ما این لحظه اهمیت دارد غیر از عمل تسلیم.

غم دین یعنی هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد کم اهمیت است و ارزش آن را ندارد که به خاطرش منقبض بشوم و فضای درونم بسته بشود. ما اصلاً کاری جز تسلیم نداریم، بقیه هر چه هست فرع است و مربوط به کار دنیایی است.

از خودم سوال می‌کنم از صبح که از خواب بیدار می‌شوم و تا شب که دوباره به خواب می‌روم، چقدر غم تسلیم و ماندن در این لحظه را دارم؟ و چقدر غم همانیدگی‌ها را دارم؟ واقعاً ما چقدر غم دین که غم تسلیم و ماندن در این لحظه‌ست را داریم؟. هر که غم تسلیم نداشته باشه بالاخره در یکی از این همانیدگی‌ها به هلاکت خواهد رسید و روزی که جسم بیفتد خواهیم دید که چه امکان عظیمی برای زنده شدن داشتیم ولی استفاده نکردیم.

گفت: رو، هر که غم دین برگزید

باقی غم‌ها خدا از وی بُرید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

اما لازمه این تسلیم و فضاگشایی صبر است.

گفت پیغمبر: خداهش ایمان نداد

هر که را صبری نباشد در نهاد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۱

صبر یعنی قانون قضا و کن فکان که در مقابل عجله و شتاب من‌ذهنی‌ست. زمان روانشناختی، که زمان گذشته و آینده است، از قانون عجله و شتاب پیروی می‌کند و درست نقطه مقابل این لحظه‌ست. پس برای اینکه به همانیدگی مورد نظر من‌ذهنیم برسیم باید تند تند فکر کنیم، یعنی از گذشته شروع کنیم و برای رسیدن به آینده با شتاب هر چه تمام‌تر از این لحظه فرار کنیم؛ در این موقع شکاف بین دو فکر بسته می‌شود؛ در این بین دچار استرس و دهها گرفتاری دیگر می‌شویم.

اما قانون قضا و کن فکان می‌گوید: اگر ما واقعاً غم دین را داریم، واقعاً می‌خواهیم که به او زنده بشویم، باید همیشه در این لحظه و در حالت تسلیم و فضاگشایی باشیم و این کار امکان پذیر نیست الا با صبر.

حضرت مولانا در غزل شماره ۲۵۷ می‌فرماید:

در بُنِ خانه‌ست جهان، تنگ و منگ

زود برآید به بامِ سرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷

حضرت مولانا می‌فرماید: تمام گرفتاری‌های ما از همین بن‌خانه است، یعنی ذهن من‌دار؛ که ما را با تندتند فکر کردن، از تسلیم و بودن در این لحظه خارج می‌کند، و جهانی تنگ و تاریک برای ما می‌سازد. غم، ناشکری، ناسپاسی، همه و همه به دلیل بودن و ماندن طولانی ما در ذهن هم‌هویت شده است. به همین خاطر می‌گویند، از این ذهن و مخلفاتش زود، زود، زود، بیا بالا.

چطوری؟ با تکرار همین ابیات تا انرژی و خرد غیبی این ابیات ما را به لحظه‌ی حال هدایت کند. تا غم ما غم دین یعنی تسلیم و فضاگشایی بشود. همه ما به نحوی تجربه کرده‌ایم که انرژی نهفته در این ابیات حالمان را دگرگون می‌کند. با انرژی نهفته در ابیات حضرت مولانا به این لحظه می‌رسیم و تسلیم را به عنوان یک ارتعاش حس می‌کنیم نه فقط به عنوان یک حرف. آن موقع است که این بیت را درک می‌کنیم.

جامِ مباح* آمد، هین نوش کُن

بازره از غابره* و از ماجرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷

*مباح: حلال، جامِ مباح: شرابِ حلال

*غابره: گذشته

غابره: یعنی گذشته و ماجراهای افتادن ما در فکرها و داستان‌های هزار و یک شب من‌ذهنی.

جز عشق او در دل مکن، تدبیر بی‌حاصل مکن

اندر مکان منزل مکن، لا کُن مکان را ساعتی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۱

با سپاس فریده از هلند 